



## مبانی جامعه

### شناسی دین

محمود رجیبی

نگذاشته است، سئوالهایی از این قبیل که:  
من کیستم و چرا آفریده شده‌ام؟  
این جهان را که و چگونه آفریده  
است؟

آینده این جهان به کجا می‌انجامد؟  
انسان پس از مرگ چه می‌شود و چه  
آینده‌ای در انتظار او است؟

چند نمونه از سئوالهای فراوانی  
است که برای هر فرد و گروه و جامعه‌ای  
در هر عصر و زمان و در هر نقطه و مکانی  
مطرح بوده است و برای آنها پاسخهایی  
درست و یا نادرست دست و پا کرده‌اند،  
هر چند پاسخ صحیح این سئوال‌ها بسیار  
روشن و نزدیک به بدیهی است و  
انحراف‌ها و اعتقادات نادرست در این  
زمینه‌ها، معمول عواملی خاص و امری

فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي  
فَقَطَّرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ  
الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ  
(سوره روم آیه ۳۰)

توجه به جهان ماوراء طبیعت و اعتقاد  
به خدا و بطور کلی، روی آوردن به عقائد  
دینی را حتی اگر از اولین - چنانکه از  
قرآن مجید و روایات استفاده می‌شود -  
آگاهی‌های بشر ندانیم، دست کم یکی از  
قدیمی‌ترین مسائل زندگی انسان بشمار  
می‌رود و از ذات و سرشت انسان  
سرچشمه می‌گیرد، انسان بطور طبیعی به  
مقتضای سرشت خویش از آغاز متوجه  
جهان ماوراء طبیعت به ویژه آفریننده جهان  
می‌شده و نیروی عقل و کنجکاوی و  
فطرتش لحظه‌ای او را در این زمینه آرام

عارضی است، که ما در صدد بیانش نیستیم.<sup>۱</sup>

علاوه بر آن، انسان از راه دل و فطرت خویش هم با موجودی فوق این جهان ماده آشنا است که عوامل بیرونی علی‌رغم آنکه در موارد بسیاری این آشنائی قلبی و وجدانی از حالت آگاهانه به صورت نیمه آگاهانه مبدل می‌سازد و مانع شکوفائی آن می‌گردد؛ گاه در شکوفائی ساختن و توجه بیش از پیش به آن، انسان را یاری داده و آن سئوالها را جدی‌تر در مقابلش جلوه گر می‌ساخته‌اند، بنابر این سخن و اندیشه در مورد دین، کهن‌ترین گفته و اندیشه بشری محسوب می‌شود.

در میان علوم بشری نیز، علوم بسیاری — بطور کلی یا در بخشهایی از آن — به این موضوع اختصاص یافته و به طرح و بررسی آن پرداخته‌اند که در این میان از علوم نظیر فلسفه، کلام، تاریخ، روانشناسی، مردم‌شناسی، قوم‌نگاری، زبان‌شناسی و فول‌کلور می‌توان نام برد.

در جامعه‌شناسی نیز از همان آغاز بحثهایی در مورد دین و بررسی آن وجود داشته، معمولاً این مباحث به یکی از دو شکل مطرح می‌شوند:

۱ — در جامعه‌شناسی عمومی به عنوان یکی از نهادهای اجتماعی.

۲ — در جامعه‌شناسی دین به عنوان یکی از شعب خاص جامعه‌شناسی.

با توجه به جهانی بودن مسأله دین،

روشن می‌شود که تحقیقات اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناختی، نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن جنبه‌های مختلف دین و تجلیات آن به شناخت صحیح و کامل جامعه و پدیده‌های اجتماعی و قوانین حاکم بر آنها منتهی شود. به عنوان مثال بررسی مسائلی از قبیل فرهنگ، گروه‌های اجتماعی ارزشهای اجتماعی، دگرگونیها، انقلاب جامعه‌شناسی تاریخی، نهادهای اجتماعی، فراغت یا آسیب‌شناسی اجتماعی و... بدون بررسی جلوه‌ها و آثار دین و عدم آگاهی از مذهب، ناقص بوده و تحقیقات را عقیم می‌سازد و اهمیت توجه به دین، هنگامی روشن‌تر می‌گردد که شناختی صحیح از دین داشته و شمول و فراگیری آن رانسبت به کلیه شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان، مورد توجه قرار دهیم و از قدمت و نقشی که دین در طول تاریخ بشر داشته است غافل نگردیم.

بخشی از مباحثی که می‌تواند در جامعه‌شناسی دین مطرح شود و یا مطرح شده است، به قرار زیر است:

نهاد بودن دین، جلوه‌های اجتماعی دین، ویژگیهای جامعه دینی، حالت روانی دینی و تأثیر آن بر روابط اجتماعی، تغییرات و دگرگونیهای صعودی و نزولی ادیان، نقش و رسالت و کارکرد دین در

۱ — در همین مقاله به برخی از این عوامل اشاره خواهد شد.

طول تاریخ بشر، منشأ پیدایش دین به عنوان یک نهاد اجتماعی، موضع گیریها و نقش دین در تحولات اجتماعی، ویژگیهای جامعه لائیک و جامعه دینی، ارتباط دین با سائرنهادهای جامعه، رفتار دینی مردم، دین و ساخت اجتماعی و... و یا عناوینی از این قبیل، در این زمینه نگاشته اند.

در این سلسله مقالات، موضوعات مبنائی و کلیدی جامعه شناسی دین، مورد بررسی واقع می شود، و از آنجا که مسأله نهاد اجتماعی بودن دین یکی از مهمترین این موضوعات است که به نحوه برخورد با دین در تحقیقات جهت می دهد و در شناخت بهتر و کاملتر و نحوه بررسی دین مؤثر می باشد، نخست به بررسی آن می پردازیم.

### آیا دین یک نهاد اجتماعی است؟

در عنوان این مبحث سه کلمه بکار رفته است که تا مفهوم هر یک از آنها روشن نگردد، نمی توان به پاسخ سؤال فوق دست یافت، مادام که ندانیم واژه دین حاوی چه معنائی می باشد، تا روشن نشود که کلمه نهاد *Institution* چه مفهومی را در بردارد؟ و تا مقصود از اجتماعی بودن را به خوبی در نیابیم، قضاوت در این مورد صبیح نبوده و تصدیقی بلا تصور خواهد بود، بنابراین، ترتیب منطقی ایجاب می کند که قبل از هر چیز به توضیح سه واژه مذکور پرداخت و مفرد و معنی هر یک

از آنها را روشن سازیم.

### الف - نهاد

نهاد مجموعه ای از ارزشها، هنجارها و اعتقادات سازمان یافته می باشد که در جامعه به تصویب و تثبیت رسیده و کنترل کننده رفتار افراد جامعه است.

نهادها از طبیعت جامعه برخاسته و دارای دوام، عمومیت، انحلال ناپذیری و پویائی هستند و خود را کم و بیش بر افراد جامعه تحمیل می کنند، به عبارت دیگر نهاد اجتماعی، شیوه دائمی عام، تثبیت شده، پویا و غیر قابل انحلال بوده و به صورت خود کار و اتوماتیک از طبیعت جامعه برخاسته و خود را بر افراد تحمیل می کند.<sup>۱</sup>

هر چند این تعریف کوتاه که مشتمل بر ویژگیهای نهاد اجتماعی هم می باشد، تا حدی می تواند در قضاوت بر نهاد بودن یا نبودن دین روشنگری داشته باشد، ولی چند موضع مهم دیگر در مبحث نهاد اجتماعی وجود دارد که تبیین آنها نیز در بحث کنونی، نقش مؤثری دارند و از آنجا

۱ - تعریف فوق بر آئندی از سخنان سلمندر وکسر، وارد راس، هاب هوس، هرترزلر، ال وود، مک ایون، هانری پرات، مالدینوفسکی، دورکیم، راجرز پارسنز، مک نل، برگر، لاگن، گهلن، اگ برن ونیم کوف، کنیک، ای. بی. روتر، جوزف روسک و رولندوارن و ۲۴ تن از جامعه شناسان آمریکا (در کتاب جامعه امروز) می باشد.

که بررسی کامل آنها در محدوده این مقاله قرار نمی گیرد خوانندگان عزیز را برای توضیح بیشتر، به بحث نهادهای اجتماعی از متون جامعه شناسی ارجاع می دهیم، ولی به منظور دستیابی به نتیجه مشخصی در این بحث، به اختصار به طرح مسائل زیرین و پاسخ آنها می پردازیم.

### \* ۱ - علل پیدایش نهادها چیست؟

وقتی می گوئیم خانواده، یک نهاد اجتماعی است یا آنکه گفته می شود از جمله نهادهای اجتماعی نهاد اقتصاد یا نهاد آموزش و پرورش است، یکی از سوالهای اساسی در این زمینه این است که این نهادها از چه چیز منشأ گرفته و علل تحقق و پدید آمدنشان کدام است؟ و به عبارت دیگر خاستگاه این نهادهای مختلف چه می باشد؟

پاسخی که معمولاً در این مورد از سوی جامعه شناسان می شنویم این است که:  
نهادها بر اثر نیازمندیهای افراد یک جامعه بوجود آمده و دوام می یابند.

هرچند در اینکه چه نیازهایی علل بوجود آمدن نهادها است، اختلاف نظر وجود دارد، «کلر» و «سلمنر»، نیاز به تأمین منافع حیاتی بشر را مطرح ساخته اند «لستروارد» نیازمندیهای اجتماعی را علت می داند، «برنارد» بر نیازهای غریزی تأکید دارد و «مورگان»، هر نهادی را بر تقاضای دائمی مبتنی می سازد.

\* ۲ - دومین مسأله‌ای که به دنبال سؤال مذکور مطرح می شود این که چگونه و طی چه جریانی این نیازها - که علل ظهور و بروز نهادها هستند - به پیدایش یک نهاد اجتماعی می انجامند، مثلاً اگر نیازهای مربوط به ارضاء غرائز جنسی و... مبتنی بر نهاد خانواده را تشکیل می دهد و منشأ پیدایش نهاد خانواده می گردد، چگونه و با طی چه مراحل و تحت چه شرایطی و خلاصه به چه شکلی، این نیاز منتهی به پدید آمدن آن نهاد می گردد؟

در این مسأله نیز از تبیین های مختلفی که به عمل آمده، به این پاسخ می توان دست یافت که:

انسان برای رفع نیازمندیهای خویش باید به عمل رو آورده و با تلاش خویش نیازهایش را تأمین کند، ولی تلاش انسان به منظور برطرف ساختن نیازمندیها، خواه ناخواه باشیوه خاصی و به گونه ای معین صورت می گیرد که با تکرار آن تلاش در قالب آن شیوه های کم و بیش متفاوت و برخوردار این شیوه ها با هم، یک الگوی رفتاری، پدید می آید ولی باید توجه داشت که چنانکه اشاره شد شیوه خاص عمل مورد نظر از سوی یک فرد، به تنهایی تبدیل به الگوی پذیرفته شده در جامعه نمی گردد، بلکه در اثر کنش و واکنشهای متقابل افراد پدید می آید و سنخ بندی رفتارهای عادت شده باید به وسیله نوع افراد تحقق یابد، در

چنین شرایطی است که می گویند این شیوه رفتار، تبدیل به نهاد شده است.

مثلاً در جامعه، دو جنس مخالف زندگی می کنند و غریزه جنسی در آن دو نیازی را بر می انگیزد، آن دو، در صدد ارضاء غریزه جنسی خود بر می آیند، مسلم است که روابط دو جنس مخالف با یکدیگر و همچنین نسبت به جامعه باید بر طبق یک رشته مقررات و رسوم، تعیین گشته و به شیوه ای خاص اعمال شود، هنگامی که این مقررات در اثر کنش و واکنشهای فراوان و مکرر به تدریج تثبیت گردد و به صورت یک اساس و پایه ای در جامعه شناخته شود، نهاد خانواده پدید آمده است.

\* ۳ - سوئمن سوئالی این است که مرز تبدیل پوشش ها، آداب و رسوم و مقررات و یا بخشی از فرهنگ به نهاد کجا است و چه می باشد؟

در این سوال نیز پاسخ زیر را می توان از لابلای تعاریفی که به وسیله جامعه شناسان درباره نهاد اجتماعی مطرح گشته و از تبیینی که در نهادی شدن ارائه می کنند به دست آورد:

حد و مرز اساسی، همان پذیرش عمومی از سوی جامعه، سازمان یافتن و دوام و ثبات و به عبارت دیگر به تصویب و تثبیت رسیدن از سوی جامعه و به صورت یک الگو و شیوه عمومی درآمدن و دوام نسبی آن است.

اکنون با توجه به توضیحات فشرده ای

که گذشت، می توان گفت:

نهادهای مجموعه ای انتزاعی از الگوها و شیوه های رفتاری هستند که از آداب و رسوم، مقررات، ارزشها، هنجارها و اعتقادات سازمان یافته و تشکیل شده از جامعه، منشأ گرفته و در اثر کنش و واکنش اجتماعی تعیین و مشخص یافته و به تدریج به تصویب جامعه رسیده اند.

نهادهای دارای پویایی و دوام و عمومیت و انحلال ناپذیری نسبی می باشند و خود را بر افراد تحمیل کرده، رفتار آن را کنترل می کنند، این تحمیل به گونه ای است که فرد را از رنج و زحمت تصمیم گیری و انتخاب یک شیوه رفتاری، از میان شیوه های گوناگون رها می سازد، این برداشت کلی، معمول در جامعه شناسی است و از دیدگاه اکثریت قریب باتفاق جامعه شناسان مورد قبول واقع شده است، البته در این زمینه، ناسازگاریها و احياناً تناقض گویی هائی نیز مشاهده می شود که نباید آنها را از نظر دور داشت، مثلاً از یک سو نهاد اجتماعی را محصول زندگی اجتماعی می دانند و از سوی دیگر، گاه در برخی از نهادها اعلام می دارند که ما در صدد بیان منشأ آن نیستیم و این موضوع از حوزه تحقیقات جامعه شناسی خارج است، در این نوشته به خاطر جلوگیری از طولانی شدن مباحث از ذکر آنها خودداری می شود.

\* \* \*

## ب - اجتماعی

واژه اجتماعی که حاکی از نوعی پیوند و ارتباط با اجتماع است کاربردهای متعددی دارد، آنچه که در مورد اجتماعی بودن دین می تواند منظور باشد، یکی از چهار مفهوم زیر است:

۱۵ - گاهی افزودن صفت اجتماعی به یک کلمه برای بیان این نکته است که امر مورد نظر از اجتماع و زندگی دسته جمعی منشأ گرفته و علت پیدایش آن، جامعه است. بینشی که «دورکیم» در مورد واقعه اجتماعی و نهاد اجتماعی دارد مصداق کامل این معنی است، «دورکیم» در کتاب قواعد و روش جامعه شناسی می گوید:

برای آنکه واقعه اجتماعی وجود داشته باشد باید چندین فرد لا اقل عمل خود را به هم بیامیزند و از این ترکیب محصول جدیدی بیرون آمده باشد.

اونیز می گوید:

در واقع می توان بدون به هم زدن ماهیت معنی کلمه Institution نهاد را به همه عقائد و شیوه های رفتاری اطلاق کرد که اجتماع، آنها را بنیان و یا تأسیس کرده باشد.

۲۵ - گاهی میقتصود از واژه اجتماعی، این است که پدیده یا امر مورد نظر، ظرفش اجتماع است نه بدان معنی که جامعه علت پیدایش آن است بلکه به این

معنی که چون این پدیده، موضوعی اجتماعی و مربوط به جامعه است در غیر جامعه قابل تصور نبوده و مطرح نمی باشد، به عبارت دیگر، اجتماع به منزله زمینه ای است که در آن بروز و ظهور می کند، می توان گفت که این اصطلاح، اکثر کاربردهای واژه اجتماعی را به خود اختصاص داده است، مانند کنترل اجتماعی، آداب و رسوم اجتماعی، قوانین اجتماعی و... مثلاً وقتی قوانین اجتماعی (مقررات اجتماعی) را در برابر قوانین فردی مطرح می سازیم، سخن از منشأ بودن جامعه یا تأثیر پذیری این قوانین از اجتماع نیست، چون قوانین فردی هم ممکن است از سوی اجتماع جعل شود، چنانکه قوانین اجتماعی ممکن است از سوی یک فرد وضع شود و همچنین سخن از تأثیر پذیری قانون نسبت به اجتماع هم نیست، بلکه مقصود قوانینی است که مربوط به جامعه است و در ظرف اجتماع، مطرح می باشد.

۳۵ - احتمال دیگری که در مورد این واژه، می توان مطرح شود این است که اجتماعی بودن، مساوی با هدف و رسالت اجتماعی داشتن است، مثلاً هنگامی که گفته می شود اسلام یک دین اجتماعی است، گاه مقصود آن است که پیام و رسالت اسلام، جامعه را هم در بر می گیرد و بسیاری از قوانین آن، با در نظر گرفتن زندگی اجتماعی است و در زمینه مسائل اجتماعی هم قوانین بسیاری وضع کرده

است و به عبارت دیگر فرد گرا نبوده و در زندگی انسان هم دخالت نموده برای سامان دادن به آن، طرح ریزی شده است.

□ ۴ - چهارمین معنای واژه اجتماعی، تأثیرپذیری از اجتماع است، هر چند جامعه در پیدایش آن تأثیری نداشته باشد، در این کاربرد وجود پدیده، مفروض گرفته می شود و به لحاظ اثرپذیریش از زندگی اجتماعی کلمه اجتماعی را به عنوان یک صفت برای آن می آوریم، اجتماعی شدن **Socialisation** متضمن چنین مفهومی است، به این معنی که مثلاً کودک که از بدو تولد در اجتماع رشد می کند، از اجتماع خویش تأثیر می پذیرد و جامعه، الگوها و هنجارهای خود را به او القاء می کند و با جایگزین شدن آنها در وجود کودک، او اجتماعی می شود یعنی از جامعه تأثیر می پذیرد و هویت جدیدی به نام هویت اجتماعی پیدا می کند.

از بین معانی یاد شده یا کاربردهای مختلف واژه اجتماعی، آنچه بیشتر در تعبیر نهاد اجتماعی، مورد نظر جامعه شناسان است دو معنای اول به ویژه مفهوم نخستین است، هر چند در عبارات و تبیین هایشان می توان شواهدی برای دو کاربرد اخیر نیز یافت.

### ج - دین

معمولاً در کتب لغت سه معنای مشهور و ریشه ای برای لفظ دین ذکر می کنند که

در قرآن مجید نیز این واژه در آن سه معنی بکار رفته است.<sup>۱</sup>

● ۱ - انقیاد و طاعت، نظیر آیه شریفه:

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَّتْ بِكُمْ بِرِيحٌ طَيِّبَةٌ وَقَرَّ حَوَائِبُهَا جَانَّتْهَا رِيحٌ غَاصِفٌ وَجَانَّتْهُمْ الْمُوجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (بقره / ۲۲)

او است که شما را در بیابانها و دریاها، سیر می دهد تا آنگاه که در کشتی فرار می گیرید و باد ملایمی کشتی را (به سوی مقصد) به حرکت آورد و شما شادمان و خوشوقت باشید، ناگهان طوفان شدیدی می وزد و کشتی از هر طرف به امواج خطر درافتد و گمان می برند هلاک خواهند شد، در این موقع خدا را از روی انقیاد و اخلاص عقیده می خوانند که اگر ما را نجات دهی حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود.

● ۲ - جزا، مانند آیه شریفه:

مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ (حمد / ۳)

صاحب روز جزا

۱ - در کتب لغت، معانی بسیار زیاد دیگری نیز برای این کلمه ذکر شده که برخی از آنها به قرار زیر است: ملک، ذلت، خدمت، اکراه، احسان، عادت، عبادت، قهر (قاهریت)، سلطان، خضوع، محصیت، اسلام، توحید، هر چه که فرد بدان معتقد است چنانکه کلمه **Religion** در زبان انگلیسی دارای معانی متعددی از قبیل کنش، آئین پرستش، خداشناسی، توحید، روحانیت، هوشیاری، دینداری، بیداری وجدان، چیز مورد پرستش، پرستش، آدم مذهبی، تشریفات، تعهد مذهبی.... می باشد.

• ۳ - آئین، مانند:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ  
الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ  
الْمُشْرِكُونَ (توبه / ۳۳).

او ست خدائی که رسول خود را با آئین حق به  
هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و  
برتری دهد، هر چند که مشرکان و کافران، ناراضی و  
مخالف باشند.

لغت شناسان در اینکه آیا سه معنای  
فوق به یک ریشه باز می‌گردند و این کلمه  
به صورت اشتراک معنوی در این سه معنی  
و مورد یا معانی دیگر بکار می‌رود، یا آنکه  
اینها سه معنای مستقل از یکدیگرند،  
اختلاف نظر دارند، همچنین در اینکه آیا  
ریشه دین و دین یکی است یا این دو واژه  
از دو ریشه متفاوت اخذ شده‌اند؟ نظریات  
مختلفی مطرح است ولی برخی از محققین  
لغویین سعی بر آن دارند که برای این واژه،  
اصل واحدی را جستجو کنند و آن را به  
جزاء، اطاعت یا انقیاد برگردانند و هر یک  
برای مدعای خویش شواهدی می‌آورند، به  
هر حال هر چند نمی‌توان بطور قطع، معنای  
اصلی این ماده را تعیین نمود ولی به ادله‌ای  
که مجال طرحش نیست، ریشه بودن مفهوم  
انقیاد برای این کلمه - نسبت به دو معنای  
دیگر - موجه‌تر است.<sup>۱</sup>

آنچه گذشت توضیحی فشرده درباره  
مفهوم لغوی کلمه دین بود، لیکن اینگونه  
تحلیل‌های ریشه‌ای هر چند معنای حقیقی

این واژه را تا حدی در لغت روشن می‌سازد  
ولی در پی بردن به معنای مصطلح در عرف  
مردم و زبان دانشمندان، نمی‌توان به آن

۱ - در اینجا شایسته است به فرق بین واژه دین با واژه  
شریعت و ملت اشاره کنیم و از بیانات علامه بزرگوار  
مرحوم سید محمد حسین طباطبائی قدس سره در این زمینه  
بهره‌مند شویم:

مفاد «شریعت» همان طریقه و راه و روش است و  
«ملت» نیز طریقه و راه انتخاب شده و در پیش گرفته  
شده را گویند، ولی از ظاهر بیان قرآن شریف به دست  
می‌آید که «شریعت» در معنایی اخص از این بکار  
می‌رود، «شریعت» راه و روشی است که برای هر یک  
از امت‌ها و پیامبرانی که مبعوث شده‌اند، مقرر گشته و  
فراهم آمده و «دین» همان روش و طریقه الهی عمومی،  
کلی و شاملی است که در برگیرنده تمام امت‌هاست و در  
نتیجه «شریعت» نسخ پذیر است ولی «دین» به معنای  
گسترده‌اش نسخ نمی‌شود و نیز «دین» به فرد و گروه در  
هر شرائط و اوضاع و احوالی که باشند، نسبت داده  
می‌شود ولی «شریعت» تنها در جانی به فرد، نسبت داده  
می‌شود که آن فرد، خود واضح آن شریعت باشد مثلاً دین  
مسلمانان و شریعت مسلمین گفته می‌شود؛ دین خدا و  
شریعت خدا هم گفته می‌شود، دین موسی و شریعت  
موسی هم صحیح است، ولیکن هر چند که دین حسن یا حسین  
درست است ولی شریعت حسین و یا حسن صحیح  
نیست (و شاید سر این نکته آن باشد که در «شریعت»  
مفهوم آماده ساختن و فراهم آوردن نهفته است و چون  
ادیان و شرایع الهی برای پیامبران فراهم گشته، نسبت  
دادن به آنان صحیح است ولی از آنجا که این شرایع  
برای فرد خاصی از امت‌ها تشریح نشده و هیچ فردی در  
این جهت امتیازی بردیگری ندارد نسبت به افراد و  
امت‌ها داده نمی‌شود).

و مقصود از «ملت» همان روش زندگی‌ای است که  
بین مردم پیموده می‌شود و گویا در آن مفهوم «القاء» و  
دیگه کردن نهفته است، بنابراین، روش گرفته شده  
از دیگری می‌باشد، البته معنای اصلی آن کاملاً روشن  
نیست و به نظر می‌رسد که مرادف واژه «شریعت» باشد  
جز آنکه در این کلمه گرفته شدن از غیر نهفته است و به



اکتفاء کرد و به بررسی دیگری نیاز است، در بین مردم و اندیشمندان هرگونه خضوع و انقیاد را دین و کیشداری نمی نامند، خضوع انسان مغلوب در برابر غالب، طاعت و انقیاد فرزند نسبت به پدر و فرمانبرداری و اطاعت مرئوس از رئیس را هرگز در عرف، «دین» نمی گویند، چنانکه هر نظریه و رأی و هر روش و هر سیره ای را «دین» نمی نامند، بنابر این در این زمینه، نیاز به تلاش و تحقیق دیگری است، ما در این قسمت ابتداء به ذکر و نقد تعاریف می پردازیم و سپس به تبیین و تعریف دقیق «دین» توجه خواهیم کرد.

### تعاریف دین

دسته بندی دقیق تعاریفی که در زمینه دین مطرح گشته تا حدی مشکل به نظر می رسد، زیرا تعاریف یاد شده به قدری با یکدیگر متفاوتند که قرار دادن آنها در دسته های مشخص بطوریکه هیچگونه تداخلی رخ ندهد، و هر دسته کاملاً و از هر جهت با دسته های دیگر تفاوت داشته باشد، امکان پذیر نیست، البته مقصود ما این نیست که این تعاریف را به هیچ وجه نمی توان دسته بندی کرد، بلکه منظور آن نوع دسته بندی است که در بحث کنونی ما، روشنگری داشته باشد و ما را در نتیجه گیری یاری دهد و گرنه دسته بندی های صورتی که گاه صورت می گیرد و هیچگونه نقشی در بحث ما

ندارد، در اینجا هم می تواند مطرح شود، مانند آنکه بگوئیم این تعاریف یا دارای بُعد جامعه شناسانه است و یا بُعد روانشناختی دارد، یا آنکه براساس زمان و از جنبه تاریخی دسته بندی کنیم و یا براساس صاحبان آن به تعاریف جامعه شناسان، مردم شناسان، روانشناسان و فلاسفه و... تقسیم نمائیم.

به هر حال تعاریف دین از یک سو بسیار فراوان است و از سوی دیگر بسیار ناهمگون و متفاوت، بطوری که برخی گفته اند: نظریه مفهوم های مختلفی که از مذهب وجود دارد، آن را به هزاران نوع، تعریف کرده اند و یا دانشمند دیگری می گوید:

برای تعریف مذهب به اندازه ای راه های مختلف طی شده و به قدری در آن مقاصد گوناگون بکار برده اند که با هوش ترین و واردترین دانشجویان درباره آن، احساس ابهام و درهم برهمی می کنند... هر نسلی به نظر خود مذهب را به طریق خویش تعریف می کند و هر محقق از چهار چوب محدود تحقیقات خود به آن می نگرد.

بهر حال ما در اینجا براساس وجوه مشترکی که در بین هر دسته از این تعاریف

همین جهت نمی توان آن را به خدا نسبت داده و «ملة الله» ضمیم نیست.

تلخیص از المیزان ج ۵ ص ۳۸۱ - ۳۸۲

وجود دارد، به یکنوع دسته بندی پرداخته و کلیه تعاریف را در پنج دسته خلاصه کرده ایم:

الف - گروهی از دانشمندان نظیر «یلتون نیگر»، «وون درگابلتیز»، «تیلش» و «ساموئل کینگ» دین را دارای مفهومی وسیع می دانند، بطوری که نه تنها شامل تمام ادیان آسمانی می شود بلکه مکتبهای لائیک<sup>۱</sup> را هم در بر می گیرد.

در این کاربرد، دین به معنی مطلق روش زندگی و یا یک نوع جهان بینی و تفسیر و برداشتی در مورد جهان، بعلاوه بینشهای عملی می باشد و به عبارت دیگر مجموع هرگونه جهان بینی و ایدئولوژی است.

ب - جمعی دیگر معتقدند که هرگونه برنامه و روش زندگی و یا هر نوع تفسیر از جهان را نمی توان دین نامید، بلکه آنچه محور و اساس دین را تشکیل می دهد اعتقاد به نوعی متافیزیک است، این اندیشمندان می گویند: در تمام ادیان موجود نوعی اعتقاد به متافیزیک وجود دارد که اساس و روح مشترک کلیه آنها است، البته این امر متافیزیک، لزوماً خدا نیست چنانکه ممکن است امر متافیزیک در شیء مادی حلول کرده و با آن متحد شود و یا پیوندی با آن داشته باشد و در نتیجه به اعتقاد به نوعی تأثیر متافیزیک برای یکی از جانداران یا اشیاء مادی دیگر منتهی شود، «گلدن وایزر»، «کلروسامتر»،

«پرات»، «تایلور»، «اسپنسر»، «سلوان بیرسیه» از این گروه اند، تعاریف «فریزر»، «جان. ر. ایورت»، «لاوی» و «پل رادین» را نیز می توان به همین دسته ملحق ساخت.

ج - گروهی دیگر قوام دین را به تقدس و اعتقاد به امور مقدس دانسته اند، «دورکیم»، «اوتو»، «هانری هوبرت» چنین دیدگاهی دارند.

د - بسیاری از اندیشمندان هم اعتقاد به خدا را محور قرار داده اند، این گروه بیشتر توجه خود را به ادیان الهی معطوف داشته اند، «کانت» «سیسزون»، «ماکس مولر» و «میشل مایر»، و «شیلینگ» جزء این گروه قرار می گیرند.

ه - دانشمندانی چون «امیل برنوف»، «آلبرت روی»، «روبرتسن اسمیت»، «آندره لالاند» هم اعتقاد به موجود برتر و هم تقدس، هر دو را شرط اساسی و قوام دین قرار داده اند.

و - و بالاخره کسانی در مورد تعریف دین امور دیگری را ذکر کرده اند که بیشتر بالوازم دین تناسب دارد، نظیر آنچه «شلایر ماخر»، «فوئرباخ»، «ویلیام جیمز»، «سالمون ریناک» مطرح کرده اند، مثلاً

۱ - مقصود ما از ادیان لائیک (که این تعبیر خود از ضیق خناق است و گرنه تعبیر صحیحی نیست) آئین هایی است که هیچگونه تهمیدی نسبت به عقائد دینی در آنها مأخوذ نیست خواه ضد مذهب بوده و یا نسبت به آن بی تفاوت باشند.

«شلایرماخر» دین را «احساس نیاز و پیروی مطلق» دانسته و «فونر باخ» آن را «میل یا گرایش که ما را به سوی خوشبختی سوق می دهد» می نامد.

### نقد تعاریف

\* ۱ - در بسیاری از تعاریف، بجای آنکه تنها به تبیین آنچه وجود دارد پردازند، اوهام و برداشتهای حدسی خویش را نیز به آن افزوده اند و این امر موجب شده که این تعاریف از محدوده یک اظهار نظر علمی خارج گشته و ارزش علمی خود را از دست بدهد، مثلاً «کلر» و «سمنر» می گویند:

دین یک بیمه عملی علیه فطرات و تغییرات ناگهانی زندگی است که چون بشر از پی بردن به علل آن، عاجز است، ناگزیر آنها را به قوای طبیعت و مرموز، نسبت می دهد.

هنگامی که به این تعریف توجه می کنیم با کمی دقت می یابیم که این تعریف، مخلوطی از حدس و مشاهده است، آنچه را که «کلر» و «سمنر» مشاهده کرده اند تنها این بوده که جامعه ها به قوه یا قوای مافوق طبیعت معتقدند و هنگام خطرات و تغییرات ناگهانی متوجه او می شوند ولی اینکه این عکس العمل بخاطر ناتوانی بشر از پی بردن به علل حوادث و جهل او است، حدس بدون دلیل آقای «کلر» و «سمنر» است، البته هر

محقق می تواند از مشاهدات خود نتیجه گیری و استنباطی داشته باشد ولی مقصود ما آن است که نتیجه باید فرایند منطقی مقدمات باشد، و در اکثر این تعاریف چنین نیست، تبیینی که «دان کازتو» راجع به دین اقوام به اصطلاح ابتدائی ارائه می دهد نیز مشتمل بر همین نقص است.

وی می گوید:

یکی از شگفت انگیزترین و تعجب آورترین مسائل برای کاشفین و مردم نگارانی که نزد اقوام ابتدائی می روند، شکل خاص رابطه آنها با قوای ماوراء طبیعی است که پایه و اساس زندگی و موجب تحرک آن است... (افراد ابتدائی بجای مبارزه با قحطی، سرما و گرما، تهیه وسائل آسایش و تلاش جهت بهبود خود و خانواده شان) تصور می کنند که توسط قوای نامرئی احاطه شده اند و واکنش آنها در مقابل ترس از طبیعت توسط به گروهی از ارواح، دیوها و جادوگران است، آنها به جای تکمیل تجهیزات مادی، وقت و نیروی خود را صرف کارها و مراسم می کنند که بنظر ما بی معنی است و حتی گاهی از نظر مادی به ضررشان تمام می شود... و آماده هستند که هر چه دارند در مقابل چند طلسم و دعا و یا تکه سنگهای خوش یمن بدهند، به نظر ما همه حرکات و رفتار و طرز فکر آنها مؤید این واقعیت است که فرد ابتدائی، جهان را آن طور که هست

نمی بیند و خود را محدود به شرایط زیستی خاص انسان نمی داند بلکه معتقد به چیزهای برتر است که اهمیت آن بیش از موقعیت مادی انسان ها است.

آیا اگر محقق، منصف و بی غرض باشد و یافته های غیر علمی خویش را بر یافته های علمی خود که نتیجه تلاش و تحقیقات او است نیفزاید امکان دارد دین را آنچنان که «کلر» و «سمنر» تعریف کرده بودند و یا «کازنو» توصیف کرده بود، توصیف کند؟ آیا اگر بگوئیم انسان از اولین مراحل زندگی بر روی زمین براساس عقل و فطرت خویش درباره مبدأ خود و جهان و مسیر آینده خویش و دگرگونیها و پدیده های جهان می اندیشید و با عقل خویش به خدایی برد یا با فطرت دل خویش آن را می یافت و یا با آمدن پیامبران الهی و در اثر تعلیمات ایشان دین را به دست آورده، با آن تحقیقات علمی سازگار نیست و تبیینی طبیعی تر و واقع بینانه تر نمی باشد.

۲ - تعدادی از تعاریف نیز مبتنی بر یک سنخ دانستن ماهیت دین، جادو و عقائد خرافی است چنانکه تصریح کرده اند که جادو، بخشی از دین است و یا دین مرحله اعتقاد به امور خرافی است و به همین جهت بگونه ای به تعریف دین پرداخته اند که در برگزیده عقائد خرافی و جادو نیز باشد، در صورتی که اینگونه تعریف کردن خلط یک موضوع واقعی با امری پوچ و

دروغین است.

مندراس می گوید:

مذهب از این دیدگاه نوعی اساطیر است که می کوشد جهان را برای انسان تصویر کند و به پرسش مشهور «از کجا می آئیم و به کجا می رویم» پاسخ می گوید.

وی در توضیح واژه اسطوره می گوید:

مفهوم متداول اسطوره نوعی رؤیاست، رؤیای مردم ساده دل (که به کمک آن بتوانند واقعیت متنوع، متناقض و ظاهراً غیر منطقی را توجیه کنند.

۳ - در این تعاریف از آنجا که تنها به بعد جامعه شناختی دین توجه شده و سایر ابعاد آن مورد غفلت واقع شده است. قهراً تعاریفی دقیق نبوده و صرفاً تاحدی بیانگر جنبه اجتماعی دین می باشد.

نقطه اوج این نوع نگرش را در تبیینی که «دورکیم» از دین ارائه داده مشاهده می کنیم. او معتقد است دین نیرو و قدرت خارق العاده ای است که اجتماع آنرا برای خود احساس می کند و مظهر جامعه است که به عنوان موجودی مقدس مورد پرستش واقع میشود «گورویچ» میگوید: به نظر دورکیم مذهب که مربوط به کردار جمعی در زمینه امور مقدس و مستلزم وجود کلیسا (معبد یا پرستشگاه) است چیزی نیست جز رساندن خود جامعه به مقام الوهیت. شکی نیست که جامعه برای بیدار کردن احساس الوهیت در اذهان اعضا خویش،

از هرگونه وسیله‌ای برخوردار است زیرا جامعه نسبت به اعضاء خود در حکم خداست نسبت به مؤمنان.

\* ۴ - در اکثر تعاریف بجای تکیه بر محور و اساس دین و بعبارت دیگر بجای توجه به آنچه قوام دین به آن است به لوازم، آثار و خصوصیات دیگر آن پرداخته‌اند و مسائلی از قبیل «وجود پیروان»، «تطبیق با یک رشته شرائط و مقتضیات» و... را مطرح نکرده‌اند.

\* ۵ - برخی از تعاریف نیز از ابهام برخوردار بوده و تصویر روشنی از دین به دست نمی‌دهد مانند تعریف «گلندسیر» که میگوید دین تجلیات روح بشری است و یا «لاوی» که مینگوید واکنش غیر ارادی طبیعی در مقابل تظاهرات خارق‌العاده و وحشتزای طبیعت را دین می‌گویند.

\* ۶ - گروهی نیز در تعریف خود قیودی را ذکر کرده‌اند که تنها دین صحیح از دیدگاه خودشان را شامل شود و یا به بیان حالت دینداری و پذیرش دین پرداخته‌اند و یا با مسامحه به تعریف دین پرداخته‌اند و ماهیت دین را بیان نمی‌کنند، از این دسته «کانت» و «سیسرون» را می‌توان نام برد. کانت دین را احکام الزامی مبتنی بر دستورات الهی و سیسرون آنرا پیوندی که انسان را به خدا متصل می‌کند، میدانند.

به هر حال در هر یک از تعاریف نکته‌ای مورد توجه قرار گرفته و نکات

دیگری مورد غفلت واقع شده است (حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء) و شاید به همین جهت است که «کنیگ» میگوید: بسیار مشکل است بتوان تعریف جامعی برای مذهب یافت و یا «برگر» میگوید: تعریف دین بستگی به ذوق و سلیقه دارد و امری ذوقی است که هرکس طبق ذوق خویش آنرا تعریف کرده است. و یا «جان‌اپورت» میگوید همین که تعریفی بنظر کامل می‌آید فوراً دیده می‌شود واقعیت‌ها و حقایق نوی ظاهر میشود که مجبوریم در تعریف حاصل خود تجدید نظر کنیم.

برای بدست آوردن عناصر اساسی نهفته در یک مفهوم راه‌های مختلفی وجود دارد که از آنجمله دقت در موارد استعمال کلمه و بدست آوردن جهت مشترک بین آنها می‌باشد. در مورد واژه دین میتوان گفت:

آنچه از دقت در موارد استعمال این واژه در عرف مردم و در بیانات دانشمندان (آنجا که با دقت و بدون تسامح این واژه را بکار می‌برند)<sup>۱</sup> بدست می‌آید این است که

۱ - روشن است که موارد و کاربردهای مسامحه آمیز را نمیتوان تکیه‌گاه قرارداد و از آنها معنای اصطلاحی دقیق کلمه را بدست آورد مثلاً در بحث کنونی چگونه میتوان به کاربردهایی که «و.د. جابلنژ» برای واژه دین ذکر کرد که ناسیونالیسم، اومانیزم و کمونیسم هم از آنجمله است تکیه نمود؟ آیا در این صورت چنان که مؤلفین کتاب «دائرة علم الاجتماع» می‌نویسند، سینما، تلویزیون، و حتی بازی فوتبال را دینهای لائیک نمی‌توان نامید.

اولین رکن اساسی دین اعتقاد به قوه یا قوانین مافوق طبیعت است که به تصریح اکثر صاحب نظران در میان همه ملت‌ها وجود داشته و به منزله پایه کلیه مذاهب است<sup>۱</sup> ولی اعتقاد به چنین نیرو یا نیروهائی در برگرفته تمام عناصر اصلی دین نمی‌باشد بلکه علاوه بر آن وجود و پذیرش نوعی تقدس نیز در این واژه نهفته است<sup>۲</sup>. به عبارت دیگر دین اعتقاد به موجودی است که انسان در برابرش خضوع کرده متوجه او میشود و او را تقدیس می‌کند که غالباً بلکه در همه موارد همراه با نوعی آداب و مراسم است. البته اعتقاد و تسلیم نسبت به هر موجود قاهری را دین نمی‌گویند کما اینکه هر نوع تقدسی را هم تقدس دینی نمی‌توان دانست. مثلاً تسلیم شدن ما نسبت به قوانین حاکم بر جهان نظیر قانون جاذبه و پذیرش این قوانین دین نامیده نمی‌شود و تقدسی که برای شرف، آزادی، عرض و کرامت انسانی و... قائل هستیم هم محور و رکن دین نیست و تا بحال هیچ کس هم این نوع تقدس و آن نوع تسلیم و اعتقاد را دین ندانسته است.

پس برای آنکه به تمایز اعتقاد، تسلیم و تقدس مذهبی با سایر انواع اعتقاد و تسلیم و تقدس‌ها پی ببریم باید بحث را بیشتر بشکافیم و در این زمینه با تحلیل آن اعتقاد و آن تقدس ماهیت دین و ممیزات آن را کشف کنیم.

گفتیم دین اعتقاد به وجودی برتر از

انسان و مافوق طبیعت و نوعی تقدس نسبت به آن است، اگر در همین تعبیر دقت کنیم درخواستیم یافت که:

اولاً دین اعتقاد به موجودی از جنس معانی عقلی مجرد و انتزاعی نظیر شرف، آزادی و... نیست بلکه موجودی را که

۱- در این زمینه می‌توان از دانشمندانی نظیر «ژان کازنوو»، «فریترز»، «لاوی»، «پسل رادین»، «شلا ماخر»، «اسپنر»، «سیون»، «ماکس مولر»، «البرت روی»، «مک ایور» و «شارلز پیدج» و... نام برد به نمونه‌ای در این زمینه توجه کنید:

دین هدفش را موضعگیری انسان در برابر انسان دیگر فقط قرار نمی‌دهد بلکه در برابر نیروی معینی که از قلمروش خارج است. نیروی که هر دین توحیدی آنرا نیروی غالب و برتر بشمار می‌آورد... بلکه آئین‌های اخلاقی معینی وجود دارند که گاهی نام دین بخود میگیرند بزعم آنکه بطور مستقیم به چنین موجودی متصل نمی‌شوند و این نیز حقیقت دارد که دینهای معینی در شرق مانند کنفوسیوس و بودائی تسلیم هیچ معبودی نیستند. ولی وجود ارتباط و علاقه معینی بین انسان و امری خارج از قلمروی انسانی چیزی است که طبیعت موضعگیری و جهت گیری دینی بر آن سرشته شده است. (مک ایور و شارلز پیدج «جامعه» ترجمه عربی ج ۲ ص ۸۱۷)

۲- البته این تقدس با تقدس دورکیمی تفاوت دارد که با دقت در بیانات «دورکیم» و مقایسه آن با سخن فوق روشن میشود و این تفاوت حتی با بیانات اخیرش که مخالف با عقیده قبلی اوست نیز وجود دارد. دورکیم می‌گفت لازم نیست که شیئی مقدس قویتر و برتر باشد و تنها به جنبه عملی سلبی تقدس توجه می‌گردد. در کتاب **Formes Elementaires P.87 Relgine** می‌گوید اندیشه عظمت و تقدسی که همراه یا ناشی از عظمت فائق شگفت انگیز است ذاتاً امری دینی است ولی باز این تقدس هم هر چند نزدیکتر به تقدس مورد نظر ماست با آن تفاوت دارد.

انسان می پذیرد و بدان معتقد است موجودی عینی و خارجی است و ذاتی مستقل از انسان و قائم بذات می باشد و به این ترتیب تقدسی که برای عرض، کرامت انسانی و... قائلیم با تقدسی که در دین مطرح است از یکدیگر ممتاز می گردند.

وثائقی آن ذاتی که انسان آنرا می پذیرد و تقدیس می کند هر موجود عینی ای را دربر نمی گیرد بلکه موجودی است که در دایره ماده و مادیات قرار نداشته و از مرز مشاهدات و محسوسات خارج است، موجودی است غیبی که با عقل به آن پی می برد و با فطرت و وجدان (علم حضوری) او را می یابد و از عمق وجود با او آشناست. ثالثاً این موجود غیبی دارای قدرت و تأثیر است و با شعور و آگاهی و اراده عمل می کند، این نیروی غیبی تقدیس انسان و کارهائی را که فرد در مقام احترام به او انجام می دهد درک می کند و در صورتی که بخواهد خواست انسانها را به آنان عطا می کند.

بنابر این آن نیروی غیبی، موجودی بی ارتباط با جهان و انبیا نیست بلکه پیوندی با انسانها دارد، راز گوئیهایشان را می شنود و به خواستهایشان اگر بخواهد پاسخ می گوید، پس این موجود همانند دیگر موجوداتی که بدون شعور و آگاهی و بدون اراده و خواست اثری را از خود بروز می دهند نمی باشد.

وگرنه، اگر او از آگاهی و اراده

برخوردار نبود نمی توانست از تقدس برخوردار باشد و نه ادای احترام نسبت به او وجهی داشت با اینکه در تمام ادیان مراسم و آدابی نسبت به آن نیروی برتر وجود دارد و اکثر دانشمندان نیز در تعریف دین و در بیاناتی که در تاریخ ادیان ارائه داده اند به چنین امری اقرار کرده اند بهر حال میتوان گفت تقدس دین، یک نوع پرستش است و تا حد پرستش فرا میرود.

البته این بدان معنی نیست که در همه ادیان، خدای واحد تقدیس میشود بلکه در آئینهای شرک نیز این سخن صادق است. آنگاه که انسانی مجسمه ای را بت خویش قرار میدهد مجسمه چوبین یا سنگی را از آن جهت که یک موجود مادی ظاهری است مقدس نمی داند بلکه معتقد است این جسمهای مادی مظهر آن نیروی غیبی آگاه و با اراده است و یا رمزی برای آن نیروی برتر است و یا آن نیروی مافوق طبیعی در این جسم حلول کرده است و بدین جهت قابل احترام و تقدیس است.

مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (زمر ۳).

پس بدان جهت به آن رومی آورد که درورای آن، روح عاقل و مدبر و مریدی وجود دارد که میتواند جریان امور را تغییر دهد و به انسان سود و زیان برساند. علاوه بر آنچه گذشت انسان خود را در برابر این موجود عینی غیبی آگاه و با شعور، وابسته و نیازمند می بیند و در برابرش خضوع می کند

و او را تقدیس می‌نماید آن نیروی روحی و معنوی و غیبی محکوم انسان نیست بلکه این انسان است که محکوم اوست و این نقطه افتراق وجدانی دین از جادو و سحر است.

ساحر معتقد است که نیروهای روحی را محکوم خویش می‌کند، آنها را رام می‌کند و در آنها تصرف می‌کند ولی متدین خود را تسلیم نیروهای غیبی می‌کند. البته این تسلیم شدن تسلیم از روی ناچاری نیست بلکه تسلیم از روی رغبت و میل است، یک انسان متدین خضوع او از تقدیس او منشأ می‌گیرد و آنچنان که انسان به ناچار خود را تسلیم قوانین طبیعی می‌نماید نیست بلکه او می‌تواند تسلیم شود و میتواند تسلیم نشود، او مانند کسی نیست که از بامی سقوط می‌کند و جز تسلیم قوه جاذبه شدن راهی ندارد بلکه تسلیمش بر اساس شعور و اختیار و خواست قلبی و درونی و اعتقاد به تقدس صورت می‌گیرد و لذا اگر او پذیر هم نیست.

فیلسوف و مفسر عالیقدر، علامه بزرگوار سید محمد حسین طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد دوم المیزان ذیل آیه شریفه لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (بقره ۲۵۶) می‌فرمایند:

جامع آنچه در دین وجود دارد همان اعتقاد است و از آنجا که اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اگر او اجبار در آن حاکمیت ندارد -

چون اگر او تنها در اعمال ظاهری و افعال و فعالیت‌های بدنی و مادی مؤثر است و اعتقاد قلبی دارای علل و اسباب دیگر قلبی که از سنخ اعتقاد و ادراک است، می‌باشد... خداوند از تحمیل عقیده بصورت اجبار و اجبار نهمی نموده است.<sup>۱</sup>

به این ترتیب خضوع دینی از دیگر خضوع‌ها جدا می‌گردد و به همین جهت پذیرش و تسلیم متدین در عین آنکه تسلیم شدن در برابر نیروی قاهری است نه تنها هرگز یأس آفرین نیست بلکه آنقدر امید آفرین است که در سخت‌ترین بحرانها هم تقریباً کلمه محال را از قاموس زندگی انسان حذف می‌کند و به عبارت دیگر چنانکه «برگر» در «سر پناه مقدس» می‌گوید: دین انسان را به نیروی برتر و عظیمتری پیوند میدهد. توضیح بیشتر این نکته را به مبحث نقش و رسالت دین موکول می‌کنیم.

از آنچه گذشت باین نتیجه می‌رسیم که دین عبارت از اعتقاد به نیروی غیبی آگاه و مرید و مقدس دانستن او است و لازمه این دو خضوع و تسلیم با اختیار و آگاهی در برابر آنست که آنرا عبادت می‌نامند و این معنی هم با مفهوم لغوی و هم با موارد استعمال این کلمه سازگار است و توصیف‌ها و بیاناتی که اکثر

۱ - المیزان ج ۲ ص ۳۴۳ - ۳۴۲، نقل به اختصار.



جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، فلاسفه و... ارائه داده‌اند مؤید آن می‌باشد.

دین به معنایی که ذکر شد آداب و رسوم، ارزشها و باید و نبایدهائی را به همراه دارد که در رفتار انسان متدین در زندگی اجتماعی و فردیش متجلی میشود و با پذیرش آن دین از سوی فرد حالت روحی و طرز تفکر خاصی در او بوجود می‌آید که منجر به پیدایش برخی اعمال میشود. پذیرفتن یک دین از سوی یک جامعه

در شرایط خاصی و معمولاً به تدریج صورت می‌پذیرد و با جای افتادن و رسوخ و غلبه آن در بین یک جمع، آثار اجتماعی ویژه‌ای در کلیه یا برخی از ابعاد جامعه بروز و ظهور می‌کند.

از سوی دیگر امکان دارد یک دین به مرور زمان در اثر عوامل اجتماعی تحریف شود و یا بدعت‌هائی در آن رخ دهد به طوری که کاملاً با اصول اولیه و شکل نخستین آن نامازگار بوده و تفاوت فاحشی داشته باشد.



بقیه از صفحه ۵۲

و در ختام مقال این نکته قابل تذکر است که نتایج این قاعده منحصر به موارد یادشده نیست بلکه قسمت اعظم مسائل کلامی از آن سرچشمه می‌گیرد، مانند:

- \* ۱- حسن هدایت و قبح اضلال.
- \* ۲- قبح عقاب بلا بیان.
- \* ۳- قبح عقاب افراد غیر مکلف مانند اطفال و مجانین.
- \* ۴- قبح تکلیف مالا یتطاق و دیگر نمونه‌هائی که در علم کلام مطرح می‌باشد.

پایان

